

امروزه، از یکسو شاهد شناسایی جهانی حاکمیت سرزمینی، محصور در مرزهای بین‌المللی، به‌عنوان اصل سازمان یافته سیاست بین‌الملل هستیم، از سوی دیگر، به‌سبب توسعه روابط بین‌الملل و وابستگی متقابل کشورها، شاهد کاهش اهمیت اندیشه سرزمینی حکومت‌های مستقل می‌باشیم. مرزهای بین‌المللی - یا به تعبیر گویاتر "مرزهای بین دولت‌ها" - که در تنظیم زندگی جوامع بشری، بویژه در مورد امنیت ملی اهمیت فراوان داشت، به بحران‌های روز افزون دچار می‌آید. مقاله حاضر ضمن تشریح دیدگاه‌های سنتی و نو، با بهره‌گیری از مفاهیم کلیدی همچون؛ روابط بین‌الملل و جغرافیای سیاسی، به تجزیه و تحلیل نقش مرزها در ایجاد یکپارچگی و پراکندگی داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌پردازد.

داد و ستد میان اجتماعات ابتدا در طول مرزها شکل می‌گیرد. امروزه به رغم کاهش تأثیر مرزها بر فرآیند تعاملی، هنوز هم مرزهای بین‌المللی کشورها، سازنده وضع و موقعیت بین‌المللی هستند. امروز جهان از کشورهای دارای حق حاکمیت تشکیل شده‌است. کشورها با برخورداری از این حق، بدون وقفه، برای دستیابی به منابع بیشتر با یکدیگر رقابت می‌کنند. مایکل هاوارد می‌گوید: "ظرفیت کشورها برای دفاع از خود [حفظ استقلال و حاکمیت که با نماد مرزهای بین‌المللی مشخص می‌شود] چارچوب اساسی مذاکرات بین‌المللی را فراهم می‌آورد." ۱

به این ترتیب مطالعه روابط بین‌المللی بر رشته روابط بین‌الملل حاکم است. در طول قرن بیستم این رشته مطالعاتی دیدگاه‌های بررسی رفتار سیاسی در سطح بین‌الملل را توسعه داده است. جغرافیدانان نیز در مطالعات خود باید عوامل متغیر فضایی مانند؛ محل، موقعیت، زمین، مرز، فرهنگ و شیوه‌های فرهنگی ادراک را که بر تصمیم‌گیری در روابط بین‌الملل تأثیر می‌گذارد، مورد توجه قرار دهند، جغرافیدانان همچنین باید عوامل سیاسی مانند حکومت‌های مستقل و حاکم بر سرزمین‌های جغرافیایی معین را که در مناقشات بر اوضاع و احوال جغرافیایی تأثیر می‌گذارند، از نظر دور ندارند.

قبل از پرداختن به بحث درباره تأثیر متقابل عوامل جغرافیایی، بویژه عامل مرزهای بین‌المللی و عوامل سیاسی - اقتصادی، ضرورت دارد اطلاعاتی مختصر در مورد واژه‌های روابط بین‌الملل، جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک یا سیاست جغرافیایی ارائه گردد. در روابط بین‌الملل واژه "بین‌المللی" بیشتر برای تشریح روابط میان دولت‌های مستقل و حاکم به کار گرفته می‌شود تا در مورد روابط میان ملت‌ها. در این زمینه "تیلور" می‌گوید: "لازم است یادآوری شود که شمول کلمه بین‌المللی به آن حد که تصور می‌رود گسترده نیست" ۲.

رویکردهای مختلف و متعددی نسبت به رشته روابط بین‌الملل وجود دارد که برای مطالعات جغرافیدانان سیاسی بسیار با اهمیت است. از دیدگاه "نو - واقعگرایی" کشور - ملت‌ها در شکل کنونی در نظام بین‌الملل از جایگاه دائمی برخوردارند. این امکان که اجتماع سیاسی دیگری جانشین آن شود، تقریباً وجود ندارد. ۳ این ادعا از جانب برخی نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل مورد نقد قرار گرفته است. "ژئوپلیتیک انتقادی" نیز این ادعای نو - واقعگرایی را مورد چالش قرار می‌دهد. "آگینو و کوربرج" در ارایه مفاهیم اصلی ژئوپلیتیک انتقادی می‌نویسند: "... هیچ اقتصاد ملی به تنهایی نقش غالب در اقتصاد جهانی ندارد زیرا برخی بازیگران عمده، چون صاحبان سرمایه و بانکداران، حوزه عملیاتی جهانی دارند. این امر سبب تضعیف کارایی اقتصاد کلان ملی می‌شود و احتمال هرگونه بازگشت به ژئوپلیتیک رقابتی میان دولت‌های خاص و برقراری سلطه توسط یک دولت مشخص را کاهش می‌دهد." ۴

به این ترتیب، اکنون باید سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های فراملی و سایر گروه‌ها، مانند صلح سبز و پزشکان بدون مرز را که می‌توانند اثر مهمی بر رفتار بین‌المللی داشته باشند، به‌عنوان بازیگران بین‌المللی محسوب داشت.

جغرافیای سیاسی که شاخه‌ای از جغرافیای انسانی است بیشتر به تصمیمات و فرآیندهایی که الگوهای جغرافیایی را تغییر می‌دهند نظر دارد. اهمیت جغرافیای سیاسی به مطالعات و بررسی نواحی "متشکل سیاسی" از نظر جغرافیا باز می‌گردد. منظور از ناحیه متشکل سیاسی منطقه‌ای است مسکونی با مرزهای سیاسی معین که در سایه نظامی حکومتی از وحدت سیاسی خاص خود برخوردار است. قلمرو مطالعات جغرافیای سیاسی عبارت است از سازمان‌های بین‌المللی، سازمان‌های منطقه‌ای، کشورها و تقسیمات داخلی کشورها. جغرافیای سیاسی به همه تصمیماتی که اجرای آنها عوامل جغرافیایی مانند مرزها، تراکم جمعیت و یا توزیع منابع غذایی را تغییر دهد، مربوط شده، آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهد. در مطالعات جغرافیای سیاسی، جغرافیدان ضمن بررسی و تجزیه و تحلیل جغرافیایی نواحی متشکل سیاسی، می‌تواند پیشنهادهای مفیدی برای حل اختلافات مرزی به طرف‌های درگیر ارائه دهد. به همین ترتیب، پیشنهادهای جغرافیدانان در مورد تغییر خطوط مرزی یا تغییر محل پایتخت و ایجاد بهترین تقسیمات کشوری می‌تواند برای تصمیمگیران سیاسی مغتنم باشد. از موضوعات اساسی جغرافیای سیاسی جدید توجه به دولت‌های محلی و سیاست‌های محلی است که این موضوعات نیز می‌تواند برای تصمیمگیران بسیار مفید باشد.

ژئوپلتیک یا سیاست جغرافیایی توجه خود را به طور عمده به عوامل جغرافیایی که در شکل‌گیری سیاست‌ها مؤثرند معطوف می‌دارد. در مطالعات سنتی ژئوپلتیک جغرافیدانان اغلب با برقراری رابطه بین سیاست یک کشور و عوامل جغرافیایی طبیعی، خاصه موقعیت، وسعت، جمعیت، منابع، مرزها و غیره، سعی می‌کنند به تفسیر وقایع و رویدادهای تاریخ پرداخته، وقایع آینده را پیش‌بینی و به تعیین خط مشی سیاسی کشور کمک کنند. به این ترتیب، عوامل جغرافیایی دارای اهمیت فراوان شناخته می‌شوند تا آنجا که آنها را حاکم بر مقدرات و سرنوشت سیاسی ملت‌ها می‌خوانند. به عنوان مثال، واقعیت‌های جغرافیایی مانند وجود ذخایر معدنی، وجود گروهی از اقلیت‌های قومی و یا تنش در مرزهای مختلف خاکی، آبی و هوایی، زمانی که محرک یک تصمیم‌گیری سیاسی در سطح بین‌الملل واقع شوند، عاملی ژئوپلتیک به‌شمار می‌آیند.

قسمت اعظم مسایل مربوط به حوزه خلیج فارس را می‌توان ناشی از وجود منابع عظیم نفت، و اختلافات بحرانی مربوط به مرزهای کشورهای منطقه دانست. همچنین می‌توان درگیری‌های خونبار داخلی یوگسلاوی سابق را، که از سال ۱۹۹۲ بویژه در کشور مسلمان نشین بوسنی و هرزگوین و منطقه کوزوو - در نزدیکی مرز آلبانی - تراژدی می‌آفریند، به وجود اقلیت‌های ساکن در این منطقه و اختلافات ریشه‌دار در تعیین مرزهای بین‌المللی منتسب داشت. بر همین اساس تحولات سیاسی و بحران‌های مستمر در سرزمین فلسطین و در نتیجه کشمکش‌های اعراب و اسرائیل در خاورمیانه، در طول دوران بعد از جنگ جهانی دوم و گسترش آن در سطح نظام بین‌الملل، قابل توجه است. ۵

این نگرش به‌جای تکیه بر سیاست "واقع‌گرایانه قدرت" که با بهره‌گیری از "الزامات جغرافیایی" سعی در طرح مدل‌های فضایی به‌منظور تعیین سیاست خارجی یک کشور خاص می‌نمود، نگران این مسئله است که چگونه استدلال ژئوپلتیکی در گفتمان سیاسی ادغام شده تا روابط سیاسی - اجتماعی سلطه را درون سیاست بین‌الملل معاصر حفظ کند.

از سوی دیگر، تحقیقات جدید در ژئوپلتیک انتقادی سعی دارد با جایگزینی برخی موضوعات تحقیقی سنتی، در مضمون بازساخت اقتصاد جهانی، به آنها بنیای نو بخشد. به عنوان نمونه، "راملی"، "مینقی" و "هرزوغ" در سال ۱۹۹۱ به بررسی اهمیت متغیر مرزهای بین‌المللی در فرآیندهای اخیر سیاسی - اقتصادی در اقتصاد جهانی پرداختند. ۶

مرزهای بین‌المللی یا مرز "بین دولت‌ها" باید مراحل مختلفی را طی کنند تا به صورت یک مرز تکامل یافته تلقی گردند. یک مرز تکامل یافته مرزی است که دو دولت ذریبط آن را به رسمیت شناخته باشند، علامتگذاری شده باشد و به‌طور کارآمد اداره و

نگهداری شود. "جونز" معتقد است که مرزها در راه تکاملی خود باید از سه مرحله بگذرند: " تفاهم بر سر مکان تقریبی، تحدید حدود و علامت گذاری بر روی زمین." ۷.

مرحله اول ایجاد مرز تکامل یافته، به برقراری تفاهم کلی بین دولت‌ها در خصوص ادعاهای ارضی مربوط می‌شود. در مرحله دوم - بعد از نقشه برداری دقیق - خط مرز به دقت تعیین شده، به‌طور رسمی مورد توافق دو دولت ذی‌نفع قرار می‌گیرد. در مرحله سوم خط مرزی تحدید حدود شده، علائم مرزی بر روی زمین نصب می‌شود. جغرافیدانان مرحله چهارمی را هم بویژه برای برخی مناطق حساس یا برخوردار از جمعیت متراکم، پیشنهاد می‌کنند، و آن ایجاد پاسگاه نگهبانی و بازرسی منظم به منظور حفظ کارآیی مرز است.

در حال حاضر، مرزها گاه نقش بر هم زنده زندگی اجتماعی دارند، و گاه در مسائل مربوط به امنیت ملی پدید آورنده بحران‌اند. مبنای تجزیه و تحلیل‌های متعارف در امنیت ملی دو متغیر عمده است: محیط امن، و قابلیت دستیابی به امکانات سخت‌افزاری امنیت - که مرزهای شناخته شده و تکامل یافته یکی از امکانات با اهمیت سخت‌افزاری امنیت شمرده می‌شود. (عناصر اصلی نرم‌افزاری امنیت ملی را نیز مشروعیت، انسجام و ظرفیت سیاسی تشکیل می‌دهد.) در صورت وجود محیط ناامن و نا کارآمدی سخت‌افزاری امنیت ملی، به مانند وجود اختلافات مرزی ریشه‌دار، امنیت ملی بشدت مورد تهدید قرار می‌گیرد و حتی امکان فروپاشی آن نیز پدید می‌آید. در جهان سوم که محیط امنیتی به‌طور نسبی سیال یا نوسانی است و تهیه و تدارک امکانات سخت‌افزاری امنیت، شامل توانایی‌های فیزیکی از قبیل قدرت نظامی - اقتصادی و زیر ساخت‌های سیاسی با اهمیت مانند تهیه و تدوین آموزه (دکترین) نظامی - استراتژیک، کار آسانی نیست، ظرفیت سیاسی مؤثر و قابل انعطاف، می‌تواند برای ایجاد امنیت همه جانبه نقش حیاتی داشته باشد. بر حسب ترکیب متعارف قدرت، ایران در رژیم گذشته یک کشور برتر منطقه‌ای بود، در حالی که عراق فاقد چنین ویژگی مهم بود. اما تأکید و تمرکز بیش از حد شاه ایران بر قدرت نظامی، ضمن وابستگی شدید به آمریکا و توسعه اقتصادی نامتوازن، زمینه را برای بحران مشروعیت رژیم پهلوی فراهم کرد. به دنبال انقلاب اسلامی و بی‌ثباتی ناشی از آن، با توجه به وجود مرزهای بحرانی و با سابقه طولانی، پنداشت‌های عراق از توانایی ایران دستخوش تحول شد. بر همین اساس رهبران در عراق، با بهانه‌قرار دادن مسایل حل نشده مرزی جنگ را به ایران تحمیل کردند. ۸

در حال حاضر نقش بحرانی دیگر مرزها در زندگی بشر، تاثیر مرز در فراسوی کنترل تجارت و جابه‌جایی‌هاست که بشدت بر یکپارچگی و پراکندگی کشورها در مناطق مختلف جغرافیایی و نظام بین‌المللی تاثیر می‌گذارد. کامیلری و فالک در این باره می‌نویسند:

" مرزها در مرکز گفتمان مربوط به حاکمیت قرار دارند. بحث تنها مربوط به مرزهای مشخص و مرئی (فیزیکی) نمی‌شود که یک کشور مستقل و حاکم را از دیگری جدا می‌سازد؛ مرزهای فرهنگی نیز وجود دارند که جدا کننده "خودی" از "دیگران" هستند، و مرزهای مفهومی که مسایل داخلی را از بین‌المللی، نظم را از بی‌نظمی و جهانی را از انحصار متمایز می‌سازند. همه این نوع مرزها در کانون گفتمان قرار دارند. "

مرزها هنوز جهان را به سرزمین‌های حاکم و مستقل تقسیم می‌کنند، اما طبیعت تعاملاتی که در این باره صورت می‌پذیرد یا برعکس، باید صورت پذیرد - اما به عهده تعویق می‌افتد - در حال تغییرند: " از یکسو شاهد شناسایی جهانی حاکمیت سرزمینی به‌عنوان اصل سازمان یافته سیاست بین‌الملل هستیم و از سوی دیگر، به‌علت توسعه روابط بین‌الملل و وابستگی متقابل، تمایلاتی در جهت کاهش اهمیت حکومت‌های مستقل وجود دارد." ۱۰ به‌سهولت می‌توان دریافت که گرایش دوم بتدریج منجر به کم رنگ شدن نقش مرزهای بین‌المللی و توسعه معاهدات بین‌المللی و علامتگذاری مرزهای مورد اختلاف خواهد شد و به نوبه خود بر همگرایی میان ملل مختلف تأثیر خواهد گذاشت.

اکنون بیشتر سطح کره زمین به شکلی مستقیم "خصوصی سازی" شده است، هرچند قطب جنوب، در معاهده ۱۹۵۹، به عنوان میراث مشترک بشریت مورد شناسایی قرار گرفته است، اما: "سرانجام ممکن است آنجا نیز به مانند بقیه سطح کره زمین دچار خصوصی سازی شود و آن وقت، نه معاهده مزبور به کار خواهد آمد و نه مقررات حقوق بین الملل".^{۱۱} اقیانوس ها بخشی از مشترکات جهانی را تشکیل می دهند، اما اکنون بخش قابل ملاحظه ای از آنها را کشورها به عنوان ملک خصوصی تصاحب کرده اند. حقوق بین الملل دریاها تأیید می کند که کشورها تمایل زیادی به افزایش محدوده دریای ساحلی و تملک دریای آزاد دارند. اکنون بیشتر کشورها ادعای دوازده مایل آب های سرزمینی دارند. تا سال ۱۹۹۲، صد و پنجاه و چهار کشور معاهده ملل متحد درباره حقوق دریاها، موضوع سومین کنفرانس سازمان ملل درباره حقوق دریاها (سال ۱۹۸۲) را پذیرفته اند. این معاهده حاکمیت بر دوازده مایل گستره آب های سرزمینی، با منطقه نظارت - حداکثر تا بیست و چهار مایل از خط مبدا ساحل کشور مربوط - را می پذیرد. در داخل این منطقه نظارتی، کشورها از حقوق مالکیت سرزمینی کامل برخوردار نیستند، بلکه می توانند به کنترل های گمرکی، مهاجرتی، بهداشتی و مالی مبادرت ورزند. همچنین هر کشور ساحلی ممکن است از یک "منطقه انحصاری اقتصادی" برخوردار شود که در آن حقوقی چون: اکتشاف، بهره برداری، نگهداری و مدیریت منابع زنده یا معدنی از بستر و زیر بستر دریا را داشته باشد. گستره این منطقه بیشتر از دویست مایل دریایی از خطوط مبدا، ساحلی نیست. وقتی مساحت این مناطق انحصاری اقتصادی از کل مساحت دریاها آزاد کم شود، سطح دریاها آزاد به یک سوم کاهش می یابد. "گلاستر" چگونگی اختصاص این مناطق را چنین شرح می دهد:

"بیشتر از نصف مناطق انحصاری اقتصادی جهان، تنها به ده کشور اختصاص می یابد، که از میان آنها هفت کشور از قبل ثروتمند بوده اند (از نظر میزان برخورداری مناطق دریایی؛ ایالات متحده آمریکا، استرالیا، زلاندنو، کانادا، روسیه و ژاپن). هر پنج کشور بهره بردار از نفت زیر بستر دریا نیز ثروتمند هستند (ایالات متحده آمریکا، روسیه، بریتانیا، نروژ و استرالیا). از این رو کشورهای فقیر، که شروع به فعالیت برای دستیابی به منطقه انحصاری اقتصادی کردند و در نهایت به آن نیز نایل شدند، سهم به نسبت ناچیزی نصیب می برند.^{۱۲}"

به رغم تلاش های جهانی به عمل آمده برای تعیین حدود مرزهای بین المللی، هنوز برای دستیابی به مشترکات جهانی در این زمینه، مشکلات بسیار باقی مانده است.^{۱۳}

با توجه به نیاز جامعه بشری به نظامی نوین برای اداره امور جهان و مشکلاتی که دنیای آینده در پیش رو دارد، اهداف سیاست خارجی و استراتژی در کشورها ابعادی بس وسیع تر از گذشته می یابد و بسیاری از نیازها که پیشتر در چارچوب دولت های ملی مطرح می شد، اینک مرزهای بین المللی شناخته شده را در می نوردد و جنبه فراملی می یابد. البته این مشکلات به نوبه خود می تواند زمینه های همکاری و هماهنگی بین المللی را فراهم آورد. آلودگی محیط زیست، رشد جمعیت جهان، تغذیه، بهداشت، آموزش و رفاه عمومی از آن جمله اند.^{۱۴}

مرزهای سیاسی اغلب و بویژه در کشورهایی که پس از دهه ۱۹۶۰ به استقلال دست یافته اند، بدون در نظر گرفتن واقعیت های ژئوپلیتیک تعیین شده اند. به همین دلیل است که تعارضات محلی - ناحیه ای گاه بیشتر از تعارضات برون گرومی امنیت ملی برخی کشورها را تهدید می کند. ارزش های محلی - ناحیه ای متضاد اغلب به کنش های سیاسی از جمله نهضت های تجزیه طلبانه ای که در صدد ایجاد هویت سرزمینی، استقلال و خودمختاری هستند، منجر می شود. برای نمونه، مسلمانان در فیلیپین، تامل ها در سریلانکا، اریتره ای ها در اتیوپی - در قبل از استقلال - و ساکنان جنوب سودان، سالهاست که در حال مبارزات تجزیه طلبانه هستند. در مراحل اولیه بیشتر حرکت های تجزیه طلبانه در محدوده سرزمینی کشورها محصور است، اما وقتی حکومت ها نتوانند به نیازها و تقاضاها پاسخ مناسب دهند و یا نتوانند به طریق مناسب به سرکوب یا مهار تجزیه طلبان اقدام کنند، گرایش به کسب حمایت

خارجی، بویژه از کشورهای همسایه و گروه‌هایی که با آنها بستگی قومی، نژادی و یا مشترکات فرهنگی دارند، تقویت می‌شود. اتحاد بین گروه‌های محلی - ناحیه‌ای ناراضی و بازیگران خارجی، موجب درهم بافته شدن تهدیدات داخلی و خارجی می‌شود و در نتیجه مدیریت امنیت ملی را با مشکل مواجه می‌سازد. برای مثال در لبنان تعارضات محلی - ناحیه‌ای، به ورای مرزها کشیده شده است. مارونی‌ها با دولت‌های غربی و اسرائیل اتحادی شکننده برقرار کردند؛ سنی‌ها، شیعیان و جامعه دروزی، از سوی سوریه، ایران، و گروه‌های متعدد عرب حمایت شدند^{۱۵}. به همین صورت مسائل مربوط به بحران‌های شدید، اعراب، اسرائیل، قبرس، اوگاندا، سومالی، کامبوج، جزایر میندانائو، صحرای غربی، مولاکان جنوبی، افغانستان و کشورهای متعدد درگیر در این بحران‌ها قابل توجه است.

مرزهای ساخته دست بشر بر جداسازی جغرافیایی جهان تاثیر دارند. می‌توان گفت اهمیت این مرزها بیشتر به سبب موانعی است که بر سر راه مناسبات بشری ایجاد می‌کنند. مرزها همچون مانعی بر سر راه ارتباط تجاری سیاسی و فرهنگی به کار گرفته می‌شوند، مانند زمانی که مقامات چینی از ورود گروه "رولینگ استون" به چین، به این دلیل که اجرای کنسرت آنان موجب "آلودگی فرهنگی" خواهد شد، جلوگیری کردند؛ و یا وقتی دولتی تصمیم می‌گیرد به منظور حمایت از صنایع داخلی برای واردات کالاهای خارجی، با اختصاص مالیات یا سود بازرگانی محدودیت ایجاد کند، در واقع از ساز و کار وجود مرز بهره می‌جوید. هر چند اکنون اختصاص تعرفه‌های ترجیحی برای کشورهای دوست یا سازمان‌های تجاری منطقه‌ای، و همزمان ایجاد موانع جدید برای کشورهای غیر عضو، صور شناخته شده استفاده از مرز را با پیچیدگی همراه کرده است، ولی به هر حال بی وجود مرز اقدام به هیچ یک از این حرکات میسر نیست. شاید بهترین استفاده کننده از مرز، ژاپن باشد؛ کشوری که صادرات فراوان خود را با سیاست حمایتی از صنایع داخلی، با بهره‌گیری از تعرفه‌ها، سهمیه‌ها و کاهش ارزش "ین" فراهم آورده است. واردات ژاپن در سال ۱۹۹۱ حدود ۲۳۶ میلیارد دلار بود، در حالی که صادرات آن در همین سال به ۳۱۴ میلیارد دلار بالغ گردید. در حال حاضر تعداد شرکت‌های ژاپنی بیرون از خاک ژاپن را بیش از ۱۵ هزار و تعداد مدیران ژاپنی آنها را متجاوز از ۳۰۰ هزار نفر برآورد می‌کنند.

بر طبق گزارش بانک جهانی افزایش هواخواهی از سیاست‌های حمایتی در سال‌های اخیر موجب افزایش صادرات ژاپن و کشورهای تازه صنعتی شده آسیا و بحران اقتصادی و بیکاری در کشورهای پیشرفته غربی گردیده است که به تبع آن موجب عدم امنیت شغلی و افزایش تقاضا برای کنترل واردات به این کشورها شده است. این در حالی است که هیچ گونه آمار و ارقام مشخص از سیاست‌های حمایتی کشورهای صنعتی در برابر کشورهای در حال توسعه وجود ندارد. به رغم شواهد کاهش عملکرد ممانعتی مرزها در جهان نو، بویژه پس از فروپاشی بلوک شرق و آغاز همکاری اقتصادی سازمان یافته میان کشورهای جامعه اروپا، و پدید آمدن سازمان‌های همکاری منطقه‌ای، چون: افتا، نفتا و آسه آن به نظر می‌رسد گشایش زیادی در از میان رفتن تاثیر ممانعتی مرزها حاصل نشده است. چنین تصور می‌شود گروه‌هایی در پابرجا ماندن موانع کُند کننده جابه‌جایی آزادانه جمعیت، کالاها یا اطلاعات اصرار دارند. نفع فردی یا گروهی نیروی قدرتمندی است که اغلب با منافع اجتماعی (یا جهانی) جامعه بدون مرز اختلاف دارد. جهانی شدن زندگی اقتصادی و تجدید ساختار اقتصاد بین‌المللی، از دهه ۱۹۷۰، موجب ایجاد توجه علمی جدید به مرزهای سرزمینی شده است.

تعداد انگشت شماری از مرزها حاصل مراجعه به آرای عمومی یا گفتگوهای دمکراتیک در سطح جهانی هستند. اغلب زور و تهدید و پس و پیش کردن‌های غیرعلنی در ایجاد مرزها تأثیر داشته است. بعضی از اندیشمندان پس از مطالعه دیدگاه‌های انگلیسی‌ها، ایرلندی‌ها، وحدت طلبان، ملی‌گرایان و اروپاییان در بحران دو ایرلند به این نتیجه رسیدند که:

" شواهد موجود در مسئله ایرلند چنین می‌نماید که گرایش به همکاری اتحادیه اروپا با اقتصاد پیرامونی، با تحکیم مرزهای ملی و حاکمیت ناسازگار نیست. حفظ ملت - کشورها نیرویی قویتر از اتحادیه‌ای در اروپا و هویت‌های منطقه‌ای جمعی و حاکمیت مشترک است." ۱۷

ایجاد مرزهای سیاسی جدید در یک منطقه یا بها دادن بیش از اندازه به مرزهای سیاسی موجود می‌تواند بشدت نتایج اجتماعی و اقتصادی مخرب داشته باشد، با وجود این می‌توان حدس زد که ناسیونالیسم نو موجب چنین تغییراتی در مرزهاست. باقی ماندن ایالت کبک در تابعیت کانادا، در ۱۹۹۵، با حداقل آرای ممکن، موجب شد تعداد زیادی از شرکت‌ها کبک را به مقصد ایالت‌های دیگر کانادا ترک کنند یا آماده ترک این ایالت به محض پیروزی جدایی خواهان شوند. در اتحاد جماهیر شوروی سابق، یوگسلاوی سابق و برخی از دیگر کشورها، ناسیونالیسم نو مرزهای جدید فراهم آورد و نظم برقرار شده قبلی را فرو پاشید. " کالدور" در این زمینه می‌نویسد:

ناسیونالیسم جدید از جنبه‌های مختلف با ناسیونالیسم قدیم تفاوت دارد. اول از همه می‌توان گفت که ناسیونالیسم جدید ضد نوگرایی است، در حالی که ناسیونالیسم‌های پیشین بخشی از طرح نوگرایی بودند... ناسیونالیسم یکی از اجزای آنچه که نوگرایی می‌خوانیم شمرده می‌شد؛ ناسیونالیسم با ایجاد دولت نو و صنعتی شدن ارتباط داشت. در حقیقت ناسیونالیست‌های اولیه بیشتر کارکردگرا بودند. در نظر آنها، ناسیونالیسم بخشی از حرکت به سوی پیشرفت محسوب می‌شد. آنها کشور - ملت را به عنوان یک واحد سیاسی کارا برای دموکراسی و صنعت قبول داشتند...

ناسیونالیست‌های جدید ضد نوگرایی هستند؛ و نه تنها ناسیونالیسم را به مثابه واکنشی علیه نوگرایی تلقی می‌کنند بلکه آن را به عنوان ابزار سیاسی نا کارآمدی به خدمت می‌گیرند. ۱۸

اگر چه شواهد مربوط به اثر ممانعتی مرزهای جدید روشن نیست، اما جهانی شدن فعالیت‌های اقتصادی غیر قابل توقف به نظر می‌آید. این وضعیت بعضی از موانع اقتصادی را عمده‌تر می‌سازد و بعضی دیگر را دفع می‌کند. آن طور که بحث‌ها و عدم توافق‌های جاری در اتحادیه اروپا حکایت می‌کند، کاهش تاثیرهای ممانعتی اقتصادی مربوط به مرزهای بین‌المللی، ممکن است به فعال شدن مجدد یا تشدید جدایی خواهی فرهنگی منجر شود. اما آیا این گرایش‌های فرهنگی جدایی خواهانه قادر به مقاومت در مقابل فشار همگرایی ناشی از انقلاب در تکنولوژی اطلاعاتی خواهد بود؟ دریافت پاسخ را باید به آینده واگذار کرد.

- M. Howard, "Military Power and International Order," *International Affairs*, vol. XI, No. 3, (July, 1964), P. 405.
- 2 - P.J. Talor, "Beyond containers : Internationality, Interstateness, Interterritoriality", *Progress in Human Geography*, No. 19, (1995), P.P. 1-15.
- 3 - Scott Burchill and Andrew Linklater, *Theories of International Relations*, New York, St. Martin's Press, Inc., 1996, P.90.
- 4 - J. Agnew and Corbridge, "The New Geopolitics: The Dynamics of Geopolitical Disorder", *Geographical Perspectives*, Oxford, Basil Blackwell, 1989.
- 5 - Please Compare:
- P.R. Viotti and M.V. Kauppi, *International Theory, Realism, Pluralism, Globalism*, 2nd. ed. New York, Macmillan, 1993.
 - G. P. Hastedt and K.M. Knickrehm, *Dimensions of World Politics*, New York, Harpercollins, 1991.
- () " "
- Washington D.C., 1945. *Boundary - Making: A Handbook for Statesmen*, S.B. Jones
- " : "
- () ()
- J.A. Camilleri and J. Falk, *The End of Sovereignty*, London: Edward Elgar, 1992 , P.
- 10 - F. Kratochwil, "Systems, Boundaries and Territoriality: An Inquiry into the Formation of State System ", *World Politics* , No.39, (1986), PP. 27-53."
- 11 -R.J. Johnston, "Laws, States and Super States: International Law and the Environment", *Applied Geography*, No. 12, (1992), PP. 211-288.
- 12 - M.I. Glassner, *Political Geography* , New York: John Willy, 1993, PP. 485-6.
- 13 - Johnston, *op.cit*, P.216.
- I.W. Emmott, *Japan's Global Reach* , London, Arrow, 1993, P.5. - Quoted in:
Richard Muir, *Political Geography: A New Introduction*, London, Macmillan Press Ltd., 1997, PP. 167-169.
- 17 - L. O'Dowd, J. Corrigan and T. Moore, "Borders, National Security and European Integration: The British - Irish Case", *International Journal of Urban and Regional Research*, No. 19, (1995), PP. 272-85 - Quoted in: Muir, *op.cit.*, P.169.
- 18 - Kaldor, (1993), P. 146. - Quoted in: *Ibid*, P. 170.